

سرگرمی شما را انتخاب می‌کند

زهرا قربانی

دبیر
نوجوانه



«وتین یعنی رگ گردن، وتن یعنی زدن رگ گردن. بیوتن را می‌شود بی وطن هم خواند، وطنی که تایش دیگر دسته‌ای ندارد تا خودت را بهش بگیری، بلکه باید با تمام وجود بغلش کنی.» این را رضا امیرخانی در کتاب بیوتنش می‌گوید. می‌گویند و ذهن و قلب آدم را جوری گیر می‌اندازد که من بعد از گذشت سال‌ها از خواندن کتاب، باز هم یادم می‌ماند و زیر لب گاهی که چشمم سر می‌خورد روی پرچم ایران با یک گراند آبی آسمان زمزمه‌اش می‌کنم. شاید شما از آن دسته آدم‌هایی باشید که ترجیح داده‌اند کاغذی توی صندوق رای نیندازند و همین‌طور به زندگی ادامه دهند، اما ریش سفیدی را دیدم که می‌گفت اگر قدم از قدم برداری نمی‌توانی مطالبه کنی، یقه بگیری و خطابه بخوانی. راست می‌گفت ریش سفید، مطالبه حق مدنی ماست، باید بدانیم چرا خواسته‌هایمان گوش ندارد برای شنیدن و دست ندارد برای به عمل درآوردن اما ریش سفید راست می‌گفت باید کاغذ را بیندازی توی صندوق بعد یقه‌اش را بگیری که چرا وعده‌های بی عمل داده‌ای.



از بازار داغ صنعت سرگرمی خیلی نگذشته است. دنیا که رفت سمت صنعتی شدن و کارخانه‌های بزرگ و کارکردن زن و کودک و نوجوان، باید والت دیزنی و دوستان و مهم سرگرمی سروکله‌شان پیدا می‌شد که مردم را سرگرم کنند تا یادشان برود خستگی‌های از اول هفته را، یادشان می‌رفت جنگ را، سختی را و خلاصه یک مخدر می‌شد برای دردهای روزهای هفته.

اصل سیاست همین بود، وتن با سیاست البته فرق می‌کند ولی اصل سیاست این بود که مردم سرگرم شوند و کار کنند و از اتفاقات عقب بمانند و شد همان که نباید... حالا با آدم‌هایی طرفیم که در اقصی نقاط جهان سرنوشت کشورشان برایشان اهمیت ندارد...



هفته پیش انتخاب مان دوتا شد و این بار فردا قرار است بالاخره یک نفر برگزیده شود.

نوع جدید اعتیاد

بدن کمک‌رسانی می‌کند. در واقع وظیفه مهمی در زمینه عملکرد مغز همچون انگیزش، رفتار، یادگیری و حافظه دارد.

دوپامین هنگامی ترشح می‌شود که فرد فعالیتی لذت‌بخش تجربه می‌کند، مانند خوردن غذا یا حتی مصرف مواد مخدر! پس مغز آن را به عنوان یک سیستم پاداش در نظر می‌گیرد که موجب احساس رضایت می‌شود.

دوپامین یک شمشیر دولبه است؛ از یک طرف به سمت نوعی تحول سوق داده می‌شود و از طرف دیگر از لذت‌های طولانی مدت محروم می‌شود چرا که با دستیابی به خواسته خود، دوپامین کاهش پیدا می‌کند و خستگی و بی‌رغبتی تمام وجودمان را فرا می‌گیرد؛ پس هرگز راضی نمی‌شویم و این چرخه بی‌پایان آرامش و ثبات را مختل می‌سازد.

در بازی همستر نیز با هر ضربه روی صفحه تلفن، سکه دریافت می‌کنید که موجب ترشح دوپامین و خوشحالی می‌شود که به خودی خود بد نیست اما در گذر زمان مغز دچار اعتیاد به دریافت دوپامین لحظه‌ای می‌شود و هنگامی که آن را به دست نمی‌آورد دچار کلافگی و درماندگی می‌شود و این چرخه همواره ادامه دارد.



مسئله داغ این روزها چیزی نیست جز همستر؛ یا به زبان دیگر مخدری جدید! این روزها به هر کجا قدم می‌گذاریم با افرادی مواجه می‌شویم که دستگاه‌های تلفن هوشمند را به گوشه‌ای انداخته و با نصب اتوکلیر یا به قولی همان کلیک‌کننده خودکار در حال کسب درآمد هستند.

اما بیایید کمی بیشتر به آنهایی بپردازیم که اعتقادی به این کلیک‌کننده‌های خودکار ندارند بلکه خودشان شخصا مسئولیت خطیر کلیک کردن را بر عهده گرفته‌اند. کلیک بر سر همستر بیچاره و اعتیاد آنجایی به همدیگر پیوند می‌خورد که با حضور فعال دوپامین در مغز کلیک‌کننده‌ها روبه‌رو می‌شویم. دوپامین که بود و چه کرد؟ دوپامین شخصیت برجسته جماعت مغزنشینان و البته مجرم احتمالی تحت تعقیب به اتهام ترویج اعتیاد؛ یک انتقال دهنده عصبی است که به انتقال پیام‌ها در سراسر



آروشا شیرزاد
خوزستان

به بند اول سبابه‌ات بگو!

حانیه آب‌نیکی

تهران



ذهن انسان به‌طور معمول به دنبال سرگرمی است؛ به خصوص اگر آن سرگرمی سود هم داشته باشد. هر روز بازی جدیدی به عرصه بازار راه پیدا می‌کند و عده‌ای کثیر به دنبال آن می‌روند و می‌توان گفت «همستر» همان سرگرمی جدید به علاوه سود در بازار است.

خب کمی عجیب به نظر می‌رسد، البته نه برای ما، بلکه برای آیندگان. آنها نمی‌دانند وضع اقتصادی به کجا کشیده شده بود که حاضر بودیم انگشتان مان را

تادقیقه‌های طولانی روی صفحه‌ای بی‌حرکت جلو و عقب کنیم تا شاید روزی پولی، نان مان را چرب کند. و این مسئله طوری نگران‌کننده شده که حتی اگر از فاصله یک کیلومتری شخصی را ببینید، متوجه می‌شوید که با انگشتش بر صفحه‌ای، ضربه زنان منتظر است.

اطلاعاتی مبنی بر این که صدها سال قبل طاعون، همان بیماری خانمانسوز از همسترها و موش‌های صحرایی شیوع پیدا کرده بود، بیرون می‌آید و منتقدان یکی پس از دیگری می‌گویند: این دفعه طاعون شیوع یافته امانه به آن شکل، بلکه چیزی را می‌گیرد که برای همگان مورد توجه نیست ولی برای سازندگان بازی قطعاً چیز مهمی است؛ چیزی به نام زمان. مثل برق و باد می‌گذرد و نمی‌فهمی زمانی که برای زدن روی صفحه‌ای بی‌حرکت هدر داده‌ای

چقدر مهم بوده است.

این بار زمان را از شما می‌گیرند و انتظار را به جایش هدیه می‌کنند. منتظران می‌دانند که هیچ چیز تلخ‌تر از انتظار نیست و نمی‌تواند به خوبی کام شما را تلخ کند؛ مانند قهوه‌ای که می‌خورید، اما زبان تان جور نوشیدن را می‌کشد. کمی به دستان تان و همین‌طور مغز خودتان استراحت بدهید، شاید منتقدان درست می‌گویند؛ این دفعه چیزهای باارزش‌تری را از دست می‌دهیم و جسم آدمی بی‌آن که بداند زنده است.



نادیدنی‌های موجود

پاسین آقایی

تهران



دنیا دیگر مانند سابق نیست. فناوری‌های یکی یکی از یکدیگر سبقت گرفته و دیگر قابل مشاهده نیستند.

درست است؛ ندیدن چیزی بنا بر نبودنش نیست! شرط می‌بندم اگر روزی در گذشته‌ای نزدیک، به فردی عادی می‌گفتید روزی پولی خواهد آمد که نتوان دید یا حتی وجود مادی ندارد، شما را دیوانه فرض می‌کرد. اما اکنون کسی را نمی‌شناسم که به ارزش‌های بازی‌ای مانند همستر روی نیاورده باشد. این همستر هم بد چیزی است. گمان کنید کسی بیاید بگوید کافی است تنها چیزی را لمس کنید و پولدار شوید. به راستی که مسخره است. حال اما برایم سؤال است که واقعا چرا مردم به این بازی روی آورده‌اند؟ آیا این استقبال به خاطر فقر فرهنگی است یا فقر مالی؟ آخر این همستر جمع‌هایی را گرد هم آورده که دیگر عیدهای هزاران ساله هم در آن ناتوان شده‌اند. بعد از سالیان سال،

نماد جوانان لیسانس به دست و عضو اسنپ، نماد نوجوانان بدون امید به آینده و در نهایت نماد آنهایی که آب از سرشان گذشته و بی‌آن که علت و معلول را بدانند، ضربه می‌زنند تا شاید قفلی باز شود و گشایشی برای مشکلات بی‌منتهای‌شان باشد. این که همه جوین تلگرام‌ها و تمامی ضربه‌هایی را که بر سر آن حیوان بیچاره کوبیده می‌شود به تفریح و سرگرمی نسبت بدهیم مثل این است که باور کنیم چند میلیون از جمعیت ایران حوصله‌شان سر رفته و به دنبال سرگرمی هستند.

در قرن تکنولوژی و با وجود بازی‌های سه بعدی که هوش از سر آدمی می‌پراند و آن را به جهان مجازی پرتاب می‌کند، آیا تکرار مکررات می‌تواند سرگرمی محسوب شود؟ یعنی نباید دنبال دلیل محکم‌تری برای این فراگیری باشیم؟ نباید استنباط‌های مان را کمی عمیق‌تر کنیم و صدای قشر نوجوان را بشنویم که از نبود امنیت اقتصادی هراسان است؟!

من معتقدم عضو شدن در همستر صرفاً یک دلیل ندارد و اگر هم داشته باشد، آن تفریح نیست. نهایتاً این حیوان از همه جا بی‌خبر با همه نقدها و تجمیدهایی که بر وجودش وارد شده، برای ما نشانه است. امید که همه نشانه‌ها را دریابیم.

تکرار مکررات

پریا محمدنیا

تهران



پشت شیشه تاکسی انگشت اشاره سربازی مدام روی آل سی دی بالا و پایین می‌شود و این تکرار در ذهن من به هزار و یک دلیل چرخ می‌خورد؛ تکراری که از روی سرگرمی نیست بلکه از عجز و ناتوانی یا شاید از تصویر روزنه امید به جهان آرزوها سرچشمه می‌گیرد.

باور دارم که کوبیدن بر سر همستر مبنای سرگرمی ندارد که اگر داشت لاقل اندکی لبخند و ذره‌ای دوپامین به ما هدیه می‌کرد. موج شماره‌هایی که جوین تلگرام‌شان را روی گوشی‌های مان می‌بینیم شاید نمادی از فریادهای پنهان شده زیر بار مشکلات اقتصادی است،

